

فریب کاری بازار آزاد

جان کنت گالبرایت



ترجمه‌ی احمد سیف



جان کنت گالبرایت اصطلاح «فریب کاری / کلاهبرداری معصومانه» را ابداع کرد و از آن برای توصیف دروغ‌ها و یا شبه‌واقعیت‌هایی بهره برد که در خدمت قدرتمندان است. این‌ها دروغ‌ها یا شبه‌واقعیت‌هایی است که پس از مدتی لباس «عقل سلیم» بر تن می‌کند. گالبرایت در ۱۹۹۹ نوشت که «فریب کاری است چون به کل در خدمت منافع خاص است» و «معصومانه است چراکه اغلب کسانی که آن را به کار می‌برند آگاه نیستند که مرتکب جرم شده‌اند». گالبرایت که نزدیک به یک قرن از ۱۹۰۸ تا ۲۰۰۶ زیست، از برجسته‌ترین اقتصاددانان قرن بیستم و استاد ممتاز دانشگاه هاروارد بود. - نقد اقتصاد سیاسی

در این ماه عالی (آوریل ۲۰۰۶) به دو جشن دعوت شده‌ام. یکی برای گرامی داشت زندگی نادر رابرت هیلبرونر - جالب‌ترین، بدیع‌ترین و نافذترین اقتصاددان لیبرال و دیگری هم گرامی داشت نشریه‌ی پیشروی «پروگرسو» که به ۹۰ سالگی رسیده است. من در پیوند با هر دو دارم سخن می‌گویم. و حرفم هم این است که اغلب اقتصاددانان مرتکب چیزی می‌شوند که من با احتیاط حرفه‌ای‌ام آن را فریب کاری معصومانه می‌خوانم.

معصومانه می‌خوانمش چون اغلب آن‌هایی که از آن استفاده می‌کنند هیچ‌گونه عذاب وجدانی ندارند، ولی این فریب کاری است چراکه دقیقاً در خدمت منافع خاص قرار دارد. اجازه بدهید از سرمایه‌داری آغاز بکنم، واژه‌ای که استفاده از آن تقریباً از مد افتاده است. آن‌چه که امروزه تأیید می‌شود این است که می‌گویند «نظام بازار». خوب، همین تغییر نقش ثروت را در اقتصاد و در نظام اجتماعی ما تخفیف می‌دهد و حتی حذف می‌کند. بار معنایی اش در واقع واورنه‌ی آن چیزی‌ست که از زمان مارکس وجود داشت. به جای این که مالکان سرمایه یا دستیاران آن‌ها همه چیز را کنترل کنند، ما در واقع با نقش غیرشخصی شده‌ی نیروهای بازار روبرو هستیم. دشوار است تغییری در واژه‌پردازی را بتوان تصور کرد که بیش از این در خدمت کسانی باشد که پول به آن‌ها قدرت می‌دهد. آن‌ها در واقع هم‌اکنون کارشان را می‌کنند ولی می‌توانند به‌طور عملی ناشناخته باقی بمانند.

ولی اغلب کسانی که از این واژه‌های جدید استفاده می‌کنند، به‌ویژه اقتصاددانان - درباره‌ی پی‌آمدهایش تقصیری ندارند. آن‌ها در پیوند با این واژه‌ی توصیفی خود مسئله و مشکلی ندارند. آن‌ها به این پرسش اساسی نمی‌پردازند که آیا پول - ثروت - باعث قدرت مخصوصی می‌شود یا خیر (که البته می‌شود). و این عبارت فریب‌کاری معصومانه‌ی من از این جا می‌آید.

این فریب هم‌چنین درباره‌ی نقش پول در اقتصاد مدرن یک تغییر جدی دیگر هم ایجاد می‌کند. ما پذیرفته بودیم که پول به صاحب خود، یعنی به سرمایه‌دار، توان کنترل یک واحد تولیدی را می‌دهد. حتی امروز هم در واحدهای کوچک‌تر همین نقش را دارد. ولی در واحدهای غول‌پیکر کنونی قدرت تعیین‌کننده با بوروکراسی است که واحد را کنترل می‌کند ولی مالک آن نیست که من آن را «سرمایه‌ی ضروری» می‌نامم. این بوروکراسی چیزی است که در مدارس آموزش بازرگانی به دانشجویان می‌آموزند که درباره‌اش یاد بگیرند و بعد دانش‌آموختگان این مدارس هم در خدمت همین بوروکراسی قرار می‌گیرند. ولی انگیزه‌های بوروکراسی و قدرت در موضوع اصلی اقتصادی که آموزش می‌دهند جایی ندارد. ما مدیریت بنگاهی داریم ولی دینامیسم درونی آن را بررسی نمی‌کنیم که چرا رفتارهای خاص با پول بیش‌تر و قدرت پاداش می‌گیرد. این حذف‌ها هم به نظر من نماد دیگری از همان فریب‌کاری است. البته ممکن است که کاملاً بی‌گناه نباشد. واقعیت‌های ناخوش‌آیند درباره‌ی ساختار بوروکراسی، رقابت‌های درونی، پیشرفت‌های شخصی و خیلی چیزهای دیگر نادیده گرفته می‌شوند.

این فریب‌کاری معصومانه یا نه‌چندان معصومانه هم‌چنین عامل مهمی در توزیع درآمد را کتمان می‌کند. در سطوح بالای اداره‌ی بوروکراسی بنگاهی، حقوق و مزایا را کسانی تعیین می‌کنند که خود دریافت‌کننده‌ی آن هستند. این واقعیت ناگزیر در درون نظریه‌ی اقتصادی پذیرفته‌شده خوش نمی‌نشیند، و به همین دلیل آن را کنار می‌گذارند. در درس‌نامه‌ها، از دورنمای بوروکراتیک، پاداش برای دست‌آوردهای بوروکراتیک، رشد

بوروکراسی در نتیجه‌ی خرید بنگاه‌های دیگر یا ادغام با آن‌ها و یا نظام دستمزدی شخصی شده خبری نیست. نادیده گرفتن همه‌ی این مسائل دیگر فریب کاری معصومانه‌ای نیست.

فریب کاری اندکی گسترده‌تر درباره‌ی تفکر اقتصادی و سیاسی است. یعنی این پیش‌گزاره که اقتصاد بازار و دولت دو مقوله‌ی مجزا هستند. اغلب اقتصاددانان حتی آن‌هایی که می‌کوشند تا با فرار از واقعیت‌ها برای الن گرینسپین [رئیس وقت فدرال رزرو در امریکا] و بانک مرکزی نقش استادانه و از نظر سیاسی خشنا قائل بشوند نقش ثابت آفرین دولت را قبول دارند. همگان به غیر از آن‌ها که شست‌وشوی مغزی شده‌اند ضرورت ایجاد مقررات و محدودیت‌های حقوقی دولت را می‌پذیرند. ولی کم‌تر اقتصاددانی است که به حوزه‌های همکاری بین بخش خصوصی در انجام آن‌چه که به‌طور عمده قرار است در حوزه‌ی دولتی باشد بپردازد. هرروزه با اشاره به بخش دولتی و بخش خصوصی کوشش می‌شود تا این همکاری کتمان شود و این یکی از فریب کاری‌های معصومانه اقتصاددانان است.

به این شکوهی همگانی درباره‌ی رفاه شرکت‌ها توجه کنید. در این جا یک بنگاه خصوصی - که به این عنوان نامیده می‌شود - برای تولید کالا یا خدمتی که ارابه می‌دهد یارانه از دولت می‌گیرد. ولی آن‌چه که رفاه شرکت‌ها خوانده می‌شود در واقع حاشیه‌ی نه چندان مهم آن است. آن‌چه که اهمیت بسیار بیش‌تری دارد این است که تصمیم‌گیری‌های عمومی و هزینه‌های دولتی به تسخیر صنایع خصوصی درآمده است.

واضح‌ترین نمونه‌ی آن صنایع تسلیحاتی است. این صنایع، با توجه به سلطه‌ای که بر کنگره و پنتاگون دارند، در واقع تصمیم می‌گیرند که ما به چه سلاح‌های نیازمندیم، وجه تکنولوژیک نظام‌های دفاعی ما را مشخص می‌کنند، و منابع موردنیاز - بودجه‌ی دفاعی - را تعیین می‌کنند. در این جا اصلاً نوآوری وجود ندارد. این همان طور که داوید آیزنهاور خیلی پیش‌تر گفته بود روایت سلطه‌ی مجتمع نظامی صنعتی است.

هر ادعایی مبنی بر جدایی بخش دولتی و بخش خصوصی، یعنی بین صنایع و دولت در این‌جا به‌وضوح مسخره است. مع‌ذالک این‌که وظایف بخش دولتی را صنایع نظامی به‌طور کامل غصب کرده‌اند دربیانه‌های اقتصادی و سیاسی دانشگاهی ما غایب است. و البته این غیبت به میزان زیادی مورد تأیید هم هست. من در این‌جا مطمئن نیستم که با فریب‌کاری معصومانه‌ای روبرو هستیم و به گمان من از نظر اجتماعی هم بدون پی‌آمد نامطلوب نیست.

آن‌چه در همه‌ی این موارد نیاز داریم به گمانم روشن است: استفاده از زبان ساده و شفاف برای بیان حقایق روشن. پس از آن می‌توانیم از گرفتاری‌هایی که فاش‌گویی در پی دارد، لذت ببریم.

پیوند با منبع اصلی:

[John Kenneth Galbraith: Free Market Fraud](#)